

# شیر آسا

یک سرگرمی سنتی شاد با زیربنای  
فکری جدی در بین مردم سینگال



پروژه: سوسایه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

SARR

# وقهرمانان واقعی

ماما دوسک

در افریقا مراسم دسته جمعی پیوسته به ایسن منظور برگزار شده است تا روح جامعه تقویت و همبستگی گروهی تحکیم و در عین حال گرد خستگی ناشی از زندگی روزمره زنده شود. اکثر این جشنهای متداول مفهوم عمیقی دارند که به مدورن‌های خیلی پیش مربوط می‌شود.

بعضی از این جشنها مانند بالو نام در سنگال شامل یک رقص منعی است که در دوران‌های خشکسالی به‌نشان احترام بمقدسات اجرا می‌شود و به‌این وسیله برای فرو ریختن باران رحمت دست نیاز به‌سوی پروردگار دراز می‌شود. سایرین جشنها به خاطر تولد فرزند، وفور نعمت یا رویدادهای شادی‌آفرین مانند کشتیهای دوستانه بین پهلو انهای روستاهای مختلف فرصت مناسبی به‌دست می‌دهد تا قدرت و سرعت عمل جوانان به‌معرض نمایش گذاشته شود. اما بطور کلی جشنواره‌ها به‌این منظور اجرا می‌شوند تا ارزشهای والای انسانی از قبیل روح جواسترد، احساس افتخار و وقار، و شجاعت که در دنیای مادی امروز در معرض تهدید هستند زنده و برپا نگهداشته شوند، و هر چند بعضاً در حین برگزاری این مراسم خشونت‌هایی پدید می‌آید، پیوسته اصولی که مقبولیت جهانی دارند مورد احترام قرار می‌گیرند.

در نمایش شیرآسا که به‌زبان سنگالی به‌آن سیب می‌گویند ترکیبی از نمایی این جنبه‌ها وجود دارد. من این بازی را وقتی جوان بودم دیدم و هنوز خاطره آن از ذهنم محو نشده است. تمامی محله سرشار از روح شادی بود. بزرگان محفل روی سکوی افتخار در جاهای خود نشسته بودند و جمعیت آن‌بوهی که لباسهای رنگارنگ و قشنگ به‌تن داشتند دور آن سکو در رفت و آمد بودند. سبن‌تراها که نمی‌توانستند مدت زیادی سرپا بایستند با خود چیزهایی آورده بودند تا بتوانند صندلی روی آنها بنشینند. دور بازی هر تماشاچی یک توار پنهانی که با گره‌های قرمز رنگ تزیین شده بود به‌چشم می‌خورد. این توار که به‌وسیله نوجوانان داوطلب فروخته می‌شد در واقع بلیط ورود به‌صحنه نمایش بود و در عین حال خشم شیرآسا را نیز فرو می‌نشانده. وای به‌حال کسی که این توار را روی بازی خود نداشت.

دور تیار دور صحنه آوای طبل رقص زن‌ها را همراهی و هماهنگ می‌کرد. خیابانهای مجاور شلوغ و سرشار از فعالیت بود. فرزندگان آیه، نوشابه‌های غیرالکلی و تارگیل در انبوه جمعیت می‌رویدند. در دو طرف خیابان اصلی رشته‌ای از روسری زنانه و لنگی مردانه با حرکت باد در اهتزاز بود. زیر این روسری‌ها و لنگها دختران جوانی پنهان شده بودند که زیباترین لباسهای محلی خود یعنی پیرورا پوشیده و خود را با جواهراتی که در تور خورشید می‌درخشید آراسته بودند. هیچکس حسق نداشت بدون پرداخت نوعی جریمه که به‌آن لولامبه می‌گفتند از این ستونها عبور کند. کوچکترین سنگه به‌پرداخت کننده اجازت

بازی سیب (۱۹۸۸)

امر نشان سنگالی لوسوساز.  
مجنس وحدت و تلفیک‌تاپیری



می داد تا دست خود را روی شانه کسی بگذارد که آسرا دریافت می کرد. هیچکس ناراحت نمی شد. این رسم همیشه همینطور بوده است.

با فرا رسیدن ساعت شش عصر ناگاهان همچنان عیبی همراه با هلهله و شادی محیط را فرا گرفتند. شیرآسا پسا یک گسروه اسکورت با هیت که پیشاپیش او در حرکت بودند وارد صحنه شد. چهره اش به صورت یک انسان معمولی قابل تشخیص نبود. او کلاه گیسو یا پال به سر داشت. صورتش با دوده سیاه شده و اطراف چشمهایش با گِلِ آخری تراب شده بود. تمامی شمایل او یک حیوان وحشی یعنی سلطان جنگل و نماد قدرت و شهامت را مجسم می کرد. هر چند گاه یکبار دهان گف کرده خود را کاملاً باز می کرد و ضمن اینکه با جمعیت تماشاچیان چشم غرّه می رفت نعره می کشید. دور پاهایش طلسم و النگر پیچیده شده بود و به طور خلاصه چهره ای ترسناک داشت.

یک رام کتند شیر که ظاهر به وحشت می کرد خود را به آفتاب زرد یک زد یک کرد و مثل رام کتندگان شیر در سیرک یک طناب پنبه ای بلند را در هوا به حرکت در آورد و با صدای بلند این ورد جادویی را سر داد: «دار ندی گابندی ندی پای. دارو سالالا پالا لا دار کوبا لا دار نگا دارو.» شیر که ظاهراً پسا ایسن ورد هیپنوتیزم شده بود روی زمین دراز کشید و ظاهر به خواب رفته نمود. در این قدرت کوتاه جمعیت فریاد هلهله و شادی سر داد و هر نفر رشته منافذ خود را در هوا به پرخش در آورد تا نیت آتشین و مخوف انسان شیرآسا یا حیوان نما را فرو نشاند.

در این موقع گروهی از جوانان سینه لُخت بی سروا شروع به کشیدن پارچه ای کردند که عملاً دم شیرآسا بود و عده ای به آن سنگ می پراندند یا استخوانهای کشته را می چوبیدند و به سمع می زدند. تماشاچیان با هم سرود سنتی اعلام خطر را با صدای بلند سر دادند: «یت! وای یت! گایند با نگه ناگوی دام یکا کس.» در این موقع شیر بلندتر از همیشه غرید و شروع به تعقیب کسانی کرد که او را تحریک کرده بودند. وقتی آفتاب شیر خشمگین و سراسیمه شروع به گاز گرفتن تماشاچیان و پاره کردن پویر کرد آنوقت و کوله عیبی بیاند. او یکی از تماشاچیان را به زمین انداخت. رام کتند شیر به دنبال او می دوید و برای رها کردن

فریبانان از چنگال شیر ورد می خواند. چه خروشی او چه رهائی جانفزا!

ناگاهان شیرآسا سمت حرکت و حمله خود را تفسیر داد و به سرعت راهی سکوی ارتفاع شد و پندهای وحشت زده خود را زیر لباس والدینشان پنهان کردند. آفتابیره خود را به یک سهمان ویژه رساند و او که لحظه ای دستپاچه و سراسیمه شده بود با احتیاط دستمالی را از جیبش بیرون آورد تا عرق پیشانی اش را پاک کند. همه فریاد می زدند. سرد حیوان نما به سهمان دیگری چشم دوخت که لباسش شروع به بازیمن کرد. بسپاره تسوار پنبه ای نداشت. این دیگر برای آفتابیره غیر قابل تحمل بود! ناگاهان مثل عقابی که به شکار خود حمله می کند روی تماشاچیان مقرر برید او را با ضربه شدید و چنگال بازیمن انداخت و سپس با شمشیرش او را پرت کرد. وقتی رام کتند شیر موفق شد خشم او را با ورد فرو نشاند. شکار بسپاره روی زمین دراز کشیده و صورتش قرمز در خون بود. صدای ورد رام کتند شیر در فریادهای هلهله تماشاچیان محو می شد. به علاوه یک نفر از تماشاچیان با در میانی کرد و نوار پنبه ای خود را به او قرض داد تا از چنگال سلطان جنگل رها شود. این جشن تا غروب آفتاب ادامه داشت. آن شب این رویداد در همه جا نقل مجلس بود. شیرآسا قهرمان بود. او در تعجب کسانی که از قانون جسامه سرپیچی کرده بودند پسا انرژی و پشتکار عمل کرده بود. نوجوانانی که با تحریک حیوان وحشی و ایستادگی در برابر او از خود غیرت نشان داده بودند نیز قهرمان بودند. وقتی عطش مردم برای کسب شادی و هیجان سیراب شد راهی بستر خواب شدند. در حالیکه دربارۀ فرزندانش گذشته و حال جنگل فکر می کردند که در مقابل سلطان حیوانات سنگر خود را حفظ کرده بودند. و باین ترتیب در یک بعد از ظهر شادی آخرین انسان غرور خود را بازیافتند.

ترجمه سیببانه یزدانی

۱- این داستان به تو را می گویم چونکه آن کتند وقتی برای تعالی تو را دم کرده باید اطاعت کنی

۲- در شیر از کشیدن اسطوخودوس دست انسان ها لغت دارد.



عکس از شیرآسا با سیمب از داکتر پایخت سنگال

ماداموسنگ

اعل سنگال از ۱۹۸۲ مدیر مطبوعات پونسکو بوده است. او بائی و مدیر انتشارات آغاز توبن افریقایی است که ده سال مدیریت آن را بر عهده داشت و نویسنده زمانی نام در خطهای فرود است که به زبان فرانسوی در ۱۹۸۹ در پاریس توسط مؤسسه ادبی فرانسه منتشر شده است.